

سال هجدهم / شماره ۴۹۵۲

گفت‌وگو با هوشنگ کامکار، آهنگساز برجسته‌ی موسیقی ایران درباره‌ی اثر جدیدش و شرایط امروز موسیقی ایران:

اگر آهنگساز نمی‌شدم، دوست داشتم شاعر بودم

سما بابایی «هوشنگ کامکار» یکی از ستون‌های موسیقی ایران است طی دهه‌های بسیار، نه فقط به خاطر اینکه موزیسین بزرگی است و آثارش همگی جزو ماندنی‌ترین آثار موسیقایی ایران هستند؛ نه به خاطر اینکه خیلی زود جای «پدر» را گرفت و شد سرپرست گروه کامکارها و به کمک برادرانش گروه را پویا کرد و شدند هر کدام‌شان خالق آثار متعدد ماندگار و نسل‌های بعدی کامکارها را نیز تربیت کرد؛ او ستون موسیقی ایران است؛ چون به چیزهایی فکر می‌کند که کسی جز او دغدغه‌اش نیست. آرام نشسته است در دفتر آموزشگاه اصیل کامکارها و تمام مدت به موسیقی ملی فکر می‌کند. به موسیقی کلاسیک، به نوآوری‌هایی که‌اصالت داشته باشد و به تربیت شاگردان در همان آموزشگاه قدیمی‌شان.

«هوشنگ کامکار» آدم خاصی است، کم حرف است، صریح است و پر کار و مبیلی به دیده شدن ندارد — که البته آن‌قدری بزرگ است که این میل، آخرین خواسته‌اش در زندگی باشد— اما او مدام در حال نوشتن آثار جدید است. اگر این گفت‌وگو را بخوانید؛ خواهید دید که چقدر کارهای منتشر نشده دارد؛ همه‌ی اینهاست که سبب می‌شود گفت وگو با او یک اقبال بزرگ باشد — اقبالی که البته کمتر نصیب کسی می‌شود— باید او را شنید تا با دغدغه‌های آهنگساز بزرگی آشنا شد که دلش برای این سرزمین تپید، برای این موسیقی و برای جوانانش.

♦ **استاد به عنوان اولین سوال درباره‌ی آلبوم «هیج در هیج» توضیح می‌دهید؟ این اثر بعد از چند سال، جدیدترین تجربه‌ی شما در عرصه‌ی موسیقی پاکلام است که به انتشار درخواهد آمد و نکته‌ی مهم در آن، استفاده از اشعار شاعری چون «بیژن جلالی» است که تاکنون حضور پررنگی در عرصه‌ی موسیقی نداشته‌ است و البته چندان هم شناخته شده نیست؛ اگرچه استفاده از شاعران کمتر شناخته شده را ما پیش از این نیز در بسیاری از آثار شما شاهد بودیم.**

این اتفاق با «در گلستانه» آغاز شده آن زمان که من این اثر را منتشر کردم، عوام چندان با «سهراب سپهری» آشنایی نداشتند؛ اما انتشار همان اثر به معرفی این شاعر چنان کمک کرد که حالا خودم در بسیاری از روستاها شاعر «تا شقایق هست زندگی باید کرد» را می‌بینم. البته آن زمان خیلی‌ها هم به استفاده از اشعار این شاعر اعتراض کردند.

♦ **که گویا برای شما مهم نبوده و همچنان به آن راه ادامه دادید تا به «هیج در هیج» رسیدید و استفاده از اشعار جلالی که او هم چندان شاعر شناخته‌شده‌ای میان عوام نیست.**

به «بیژن جلالی»، سهراب سپهری دیگر می‌گویند و به جز آنهاهی که ادیب هستند، کمتر کسی ایشان را می‌شناسد. سبک شعر او «سپید» است و من توضیح کاملی از زندگی‌نامه‌ی او در آلبوم نوشته‌ام. «بیژن جلالی» خواهر زاده‌ی صادق هدایت و از دوستان خانوادگی ما بود. او آدم بسیار افتاده‌ای بود و ای کاش جوانان ما کسانی مثل او را می‌شناختند و از آنها الگو می‌گرفتند. وقتی اشعار کسی مثل او را می‌خوانی، متوجه می‌شوی دنیاپیش چیز دیگری است؛ اشعار او بسیار لطیف است؛ مثلا می‌گوید: «با هر غم به چاهی فرو می‌افتم که در آمدنم نیست/ با هر شادی به آسمانی پرواز می‌کنم که سققی ندارد/ چه بسیارند آن‌ها که بر خاک می‌روند و شتاب می‌کنند یا آهسته می‌روند/ و چه بسیار آن‌ها که زیر خاک خفته اند و صدای پای کسی آنها را بیندار نمی‌کند». بعد زمانی که می‌خواهی از نظر موسیقایی چیزی بنویسی که شبیه «در گلستانه» یا آثار دیگری نباشد؛ اینجاست که کار سخت می‌شود. روزی که می‌خواستم روی اشعار ایشان کار کنم، با آقای «حمدرضا احمدی» صحبت کردم و ایشان هم از این اتفاق بسیار خوشحال شدند و البته از من پرسیدند این اشعار سپید است، چگونه می‌خواهی روی آن موسیقی بنویسی؟

♦ **سوال من هم همین است.**

جلالی شاعر بسیار مدرنی است و به همین خاطر موسیقی این اثر آمیزه‌ای از سنت و مدرنیته‌ است؛ چیزی شبیه موسیقی ملی که در آن می‌توان از هر تکنیکی بهره برد؛ به‌نظرم همان‌طور که مولانا به عرفان سنتی اعتقاد داشته‌ است، بیژن جلالی به عرفان مدرن معتقد بوده و به همین خاطر من ملودی‌هایی که تا حدی با گوش آشناست و از موسیقی ایران گرفته شده را با تکنیک های مدرن جهانی ترکیب کرده‌ ام. ضمن اینکه در قطعه‌ای از این اثر از یک بیت مولانا استفاده کردم که می‌گوید: «من غلام قمرم غیر قمرب هیچ مگو» و آن را با اشعار جلالی ترکیب کرده‌ام. البته خیلی انتظار ندارم مردم از این کار استقبال کنند؛ این ماجرا هم اهمیت چندان برابم ندارد؛ کار خودم را کردم و تلاش تا از شعر، فرهنگ و ملودی خودم الهام‌د بهره بگیرم.

♦ **این کار سخت نبود؟**

به سخت بودنش کاری ندارم؛ اما فکر می‌کنم دل و جرأت می‌خواهد آدم کاری کند که فردا فلان شاعر سنتی ناساز انگوید یا فلان موزیسین سنتی اعتراض نکند که چرا این کار کرده‌ای؟ البته مسایلی از این نوع هیچ‌وقت برای من مهم نبوده است.

♦ **آقای کامکار به نظر می‌رسد شما به استفاده از اشعار شاعران معاصر اصرار دارید؛ درست مثل موسیقی‌تان که در حین بهره گیری از موسیقی سنتی و کلاسیک، ویژگی‌های معاصر بودن دارد؛ این در حالی است که کسانی که در حوزه‌ی موسیقی کلاسیک کار می‌کنند به ادبیات ماندگ و وسیله‌ی تزئینی نگاه می‌کنند؛ دلیل این همه اهمیت شما به ادبیات چیست؟**

می‌دانید اگر آهنگساز نمی‌شدم، دوست داشتم شاعر بودم، از کودکی دیوانه‌ی شعرهای آقای کدکنی بودام.

♦ **که اثری هم به جایشان ساختید.**

آقای کدکنی جدای از شعرهایشان، انسان بسیار والایی هستند؛ زمانی که من و خانم گلی امانی سال‌ها پیش برای اولین بار به منزل ایشان رفیقیم ایشان طوری برخورد کردند که واقعاً برای من تعجب آور بود، خانم امانی گفتند آقای کامکار شما را خیلی دوست دارند، ایشان تمام زندگی پدرم، من و کامکارها را گفتند، حتی چیزهایی که شاید من خودم هم فراموش کرده بودم. آقای کدکنی در زبان، زبان عربی، ادبیات و فلسفه بسیار متبحر هستند؛ اما بسیار متواضع؛ من از اینگونه افراد، افتادگی را یاد می‌گیرم و از آن طرف در قبال این شعرها تمهیدی احساس می‌کنم که باید آنها را به زبان موسیقی درآورم؛ اگرچه ادبیات و شعر ما خیلی پیشرفته‌تر از موسیقی مان است و در کنار تمام اینها گفتم که من شعر را بسیار زیاد دوست دارم.

♦ **چطور خواندن اثر را به «صبا» و «ارسلان» سپردید؟ به خاطر اینکه معمولا در فرهنگ ما اثر را به نام خواننده می‌شناسند؛ بی‌توجه به اینکه این اثر آهنگسازی داشته‌ است؟**

می‌دانید چرا یک کار به نام خواننده تمام می‌شود؟ برای این که خود موسیقی چیزی جز خواننده ندارد. شما به آثار آهنگسازهای بزرگ رمانتیک نگاه کنید؛ اپراها و آریایایشان را هزار خواننده اجرا کرده‌اند و همچنان به نام خواننده‌اش شناخته می‌شود. سیردن این اثر به صبا و ارسلان اما دلیل دیگری داشت؛ اجرای این اثر بسیار مشکل است؛ چون مدولاسیون‌های مختلفی دارد؛ اما آنها کار را بسیار خوب اجرا کردند من خواننده‌ای را نمی‌شناسم که از پس اجرای این اثر برآید. البته به خواننده‌ای که دوست دارد، می‌تواند این اثر را هر زمان که خواست اجرا کند و هیچ‌کس مخالفتی با این ماجرا ندارد؛ البته با بعضی از حرف شما نیز موافق هستم؛ همه فقط خواننده‌ها را می‌شناسند نه کسی مثل لطفی و علیزاده که نیم قرن ساز زده‌اند؛ این در حالی است که شما هنر این افراد را نمی‌توانید با خواننده‌ای که تنها یک ردیف یاد گرفته، مقایسه کنید.

♦ **خوانندگان چه زمانی تا این اندازه در موسیقی ایران نقش پررنگ داشته‌اند؟ مساله اینجاست که الان مناسبات درست نیست؛ خواننده‌ای که رییس یک شرکت در عرض یک سال او را خواننده کرده هنرمند است؛ من اثری که به یک سال برایش زحمت کشیده‌ام را به او بدهم تا بخواند؟**

♦ **با همه‌ی اینها بخش مهمی از آثار شما ساز و آواز است.**

بله؛ اما موسیقی اینسترومنتل هم بسیار دارم. مدت زمان زیادی از انتشار «کوچه‌های چوراخ» نمی‌گذرد.
♦ **و البته کنسرت‌نوبت‌ان برای اس‌های مختلف ایرانی.**

بله؛ به تازگی هم یک کنسرتو برای ویلون نوشته ام که امیدوارم یک ارکستر سمفونیک و رهبری پیدا شود که بتوانم آن را اجرا کنم. کارهای جدید زیادی دارم؛ برای مثال ۹ قطعه‌ی سمفونیک برای ارکستر نوشته‌ام که باز هم امیدوارم یک شرکت من را دوست داشته باشد و این کارها منتشر شود. (خنده) البته شرکت‌ها هم حق دارند تنها به سودشان فکر کنند، چون دلشان به حال موسیقی نمی‌سوزد.

♦ **اگر اشتباه نکنم واریاسیونی نیز روی تم «نوابی» خلق کرده‌اید.**

بله؛ نوابی، واریاسیونی دارد که در موسیقی جهان و ایران کار نویی است، خیلی از آهنگ سازان دنیا واریاسیون نوشته‌اند؛ ولی یک تم و ملودی را می‌گیرند و ریتم و فواصل آن تم به صورت‌های مختلف مدام تغییر می‌کند، ولی در واریاسیون نوابی شما یک نت را هم نمی‌توانید پیدا کنید که از نتباطی با ملودی نوابی نداشته باشد، کنترباس، ویلون، فلوت و هر سازی که شما فکر کنید، ک را تباط را گانیک با ملودی نوابی دارد.

♦ **کنسرتو ویولون چه خصوصیتی دارد؟**

این اثر بر اساس تم ها و ملودی های ایرانی برای ویلون نوشته شده است و در برخی جاهای آن ملودی کردی می آید و نوبت و تکنیک زیبایی هم هست. زمانی که نت آن را به «ارسلان» دادم گفت خیلی آسان نیست و تکنیک پیچیده‌ای دارد؛ به هر حال منتظر هستم کسی مانند آقای مهدوی که در اثر «هیج در هیج» از همه چیز گذشت کرده؛ این آثار را هم منتشر شده البته خاطرات سرباز قهرمان، در عمق کارون، زیباست هورامان و فاجعه‌ی خرمشهر

برای ارکستر هم آماده‌ی انتشار است.

♦ **شما می‌فرمایید که انتظار استقبال از این اثر را ندارید؛ اما ساختِ اثری مثل «هیج در هیج» قطعاً با هزینه‌های بسیاری همراه است.**

شائش بزرگ من این است که اکثر کارهایم را برادرانم می‌توانند و هزینه‌ی چندانی ندارم، اگر تمام هزینه‌های «هیج در هیج» ما من بود، چیزی در حدود صد میلیون تومان هزینه داشت و عملاً امکان انتشار آن را از بین می‌رفت؛ به‌خصوص اینکه شرکت‌های انتشار موسیقی هم نه‌تنها پولی برای این آثار نمی‌دهند که حتی آن را منتشر هم نمی‌کنند. به هر حال من از آقای مهدوی تشکر می‌کنم که این کار را منتشر کردند، چون وضعیّت



موسیقی ما به جایی رسیده که من آهنگساز باید یک پول دستی به شرکتی بدهم تا اثرم را پخش کند.

♦ **واقعا معتقد هستید که در موسیقی ملی می‌توان از تمام تکنیک‌ها بهره برد؟**
تکنیکی که در جهان وجود دارد، استفاده کنند؛ اما به شرط اینکه موسیقی‌ای که به گوش شنونده می‌رسد هویت ملی داشته باشد؛ فقط در این میان یک نکته وجود دارد و آن اینکه آهنگسازان جوان ما درگیر مسائل دیگری در عرصه‌ی موسیقی هستند که نتیجه‌ی آن شده است تولید اثری که ارزش و هویت ملی ندارند. همه به گمان خودشان فکر می‌کنند دارد کار «مدرن» انجام می‌دهند یا «نوآوری» می‌کنند.

♦ **این بد است؟**

هرگز؛ به شرط آنکه هویت و ارزش داشته باشند؛ برخی‌ها به گمان خودشان دارد نوآوری می‌کنند، در حالی که نوآوری باید در سکوی سنا‌تها باشد و اصولی داشته باشد. شما فکر می‌کنید گذشته‌ی آهنگ سازان اروپا چگونه بوده است؟ حتما در بستر آثار گذشتگان شان حرکت کرده‌اند. چند وقت پیش، خانم آهنگسازی قطعه‌ای را به من داد تا نظرم را بگویم، وقتی از او پرسیدم، این اثر در چه سبکی است؟ گفت «آوتنال میوزیک»؛ گفتم دخترم آوتنال میوزیک چندین نوع دارد کدامش را نوشته‌اید؟ حتی پاسخ این را هم نمی‌دانست. این تقصیر استادی است که مبانی را هم به او یاد نداده و تنها وقت و پول او را هدر داده است. یک روز یکی از آهنگسازان مدرن — که نامش را نمی‌آورم — با افتخار تعریف می‌کرد که کنترپوان مدال قرن چهاردهم نوشته است، بعد من تعجب کردم و او دوست گفتم که: «هن کامکار چقدر دیوانه‌م که هارمونی قرن بیستم ترجمه می‌کنم.» دوست داشتم از آن آقا بپرسم، وظیفه‌ی شما نیست که کتاب‌های مدرن را ترجمه کنید؟ شنیده‌ام که برخی می‌گویند، اشعرا‌ی خواندنی نیست، هیچی نباید یاد بگیري، نه ارکستراسیون نه هارمونی… در این شرایطی چه انتظاری از آثاری که تولید می‌شود، دارید؟ ممکن است خیلی‌ها باشند که استعداد و ذوق داشته باشند و بتوانند آهنگسازی کنند؛ ولی نه جایی هست که به آنها آموزش دهند و نه کمکشان کند که آثارشان اجرا شود.

♦ **خب شاید به جایشان شدن فکر می‌کنند. استاد، ما به هر حال این مساله یک کمبود در موسیقی ماهاست.**

اشتباه همین است؛ اگر شما بخواهید اثری بنویسید که بسیار مدرن باشد و مثلا در نیویورک قابل پذیرش؛ هرگز موفق نخواهید شد؛ چون نمونه‌های بسیار برتر آن وجود دارد؛ اما اگر برای فرهنگ خودتان کار کنید، در همان غرب هم برای شما احترام قائل می‌شوند و فرهنگ موسیقی ما ارتقاء پیدا می‌کند. البته خوب است که تقصیری ندارند؛ به هر حال آهنگ سازان نسل گذشته به آهنگ سازان جوان کمک نمی‌کنند و آنها بعد از اینکه سال‌ها در این برهه می‌روند، تازه به فرهنگ خودمان می‌می‌گردند.

♦ **شما مخالف حرکت‌هایی از این دست هستید؟**

نه‌ا هر کس هر کاری دلش می‌خواهد انجام دهد؛ اما به شرط اینکه آن آثار واقعا مدرن باشد، در حال حاضر تجربیاتی را به اسم کارهای جدید به خورد مخاطب می‌دهند که در اوایل قرن بیستم همه‌شان در دنیا تجربه شده‌اند. ضمن اینکه خیلی از این تجربیات به درد جامعه‌ی ما و جامعه‌ای که هنوز از لحاظ فرهنگ هنری به ارتقا نرسیده است، نمی‌خورد؛ چه لزومی دارد ما آثار آهنگسازان کلاسیک را بارها و بارها اجرا کنیم و به موسیقی ملی خودمان توجه نکنیم؟ هیچ استقبالی از آثار آهنگسازان جوان ما که در حال نوشتن موسیقی، با هویت ملی هستند، نمی‌شود، کجا دیده‌اید که از کستر سمفونیک به آهنگسازان ایرانی که موسیقی آنها تکنیک، جذابیت و هویت دارد توجه کند؟ فقط گاهی در برخی سایت‌ها درباره‌ی آن حرف زده می‌شود. از آن طرف در تلویزیون، رادیو و جاهای دیگر برای آموزش موسیقی جوانان ما برنامه‌های وجود ندارد تا موسیقی‌های با هویت و علمی هم مردم معرفی شود؛ شنیده‌ام خوانندگان پولی می‌دهند تا در تلویزیون مدایشان را پخش کنند و شنیده‌شوند؛ در نتیجه این افراد به عمق خوانندگان خوب به مردم معرفی می‌شوند ؛ اما کسی که این کار را انجام می‌دهد، همان خواننده‌ای است که مردم می‌توانند آهنگ هایش را گوش دهند و برای خودشان الگو قرار دهند؛ این حرکات است که هنر با هویت و فاخر ما را سرکوب می‌کند، مردم از کجا باید بداند موسیقی خوب کدام است؟ جاهای دولتی هم سفارششان خودشان را به دست‌نشانان می‌دهند.

♦ **آقای کامکار قطعه‌ای که برای جام جهانی ساخته شد را شنیدید؟**

این اثر نه یک اثر سمفونیک با ارزش است و نه کار پایی دارای تکنیک؛ به نظرم «سالار عقیلی» با وجود آنکه صدای خوبی دارد؛ طبق درخواست آهنگساز تن صدایش را عوض کرد در نتیجه بد خوانده است.

♦ **مگر اثری با این ابعاد که عنوان «ملی» به خود می‌گیرد، نباید با حداقل مشورت بزرگان موسیقی باشد؟**

ببینید، مدت‌ها قبل، آقای صفی پور با من صحبت کردند؛ اما من به ایشان پیشنهاد دادم که فراخوانی منتشر کنند و از شاعران و ملودی‌پردازان بخواهند تا ایده‌هایشان را ارائه دهند. یعنی شما اعلام کنید شاعران خوب شعر بگویند و ملودی‌نویسان روی شعرها کار کنند و برای ارکسترهای باکیفیت تنظیم کنند. ارکستری که به درد جام جهانی و فوتبال بخورد؛ ایشان پیشنهاد دادند که من این قطعه را بسازم که گفتم تخصص من و ارسلان در این حیطه نیست؛ نیاز به آهنگساز جوانی دارد که ملودی‌ای شاد و محرک انگیز بنویسد تا مردم بتوانند آن را رزمزه کنند. ساختن چنین قطعه‌ای کار ساده‌ای نیست و هیچ دلیلی ندارد که کار، ارکستری سمفونیک باشد.

♦ **شما گفتند نداشتید که اثر پاپ باشد؟**

چرا داشته باشم؟ موسیقی پاپ هم می‌تواند بی‌کیفیت یا با کیفیت باشد؛ اصلا هر نوع موسیقی می‌تواند ارزشمند یا بی‌ارزش باشد؛ اما همان‌طور که پیش از این گفتم؛ دستگاه‌های دولتی راحت‌تر راه را انتخاب می‌کنند؛ چون حالا شهردار روحانی و فریدون شهپازیان در بنیاد رودکی هستند، ساخت این قطعات به آنها سفارش داده می‌شود. من نمی‌گویم این آثار خوب است یا بد؛ اما جای این دو، هر آهنگسازی که که در آن مجموعه بود کار او می‌ساخت و این خیلی اتفاق بدی است.

{فرهنگ و هنر}

آقای کامکار شما به این نکته اشاره دارید که ارکسترهای دولتی کار آثار آهنگسازان جوان را اجرا نمی‌کنند، مگر کار آثار آهنگسازان پیشکسوت اجرا می‌شود؟ مثلا کار شما؟

من چندان در جریان برنامه‌های ارکستر سمفونیک نیستم؛ اما اهمیتی هم نمی‌دهم به اینکه چرا آثار من را اجرا نمی‌کنند. من هفت سال در فرهنگ‌سرای بهمن ارکستر سمفونیک داشتم که به قطع می‌توانم بگویم کیفیت آن بسیار بالا بود و رهبرانی چون «کریستین دیوید» و «صهبایی» آن را رهبری کردند؛ اما یک‌بار به آنها نگفتم کار من را اجرا کنید؛ من و آقای «غریب‌پور» خودمان هزینه‌های ارکستر را تامین می‌کردیم؛ اما در تمام هفت سال یک قطعه‌ا از من اجرا نشد. چندی قبل هم خانه‌ی موسیقی پیشنهاد داد تا تعدادی از قطعاتم توسط ارکستر اجرا شود؛ من اسفند ماه پارتیتورها را تحویل آنها دادم و وقتی دیدم خبری نیست به خانه‌ی موسیقی گفتم؛ آنها را سریع پس بگیرید. در حال حاضر ارکستر سمفونیک تورنتو، دو بار از من درخواست کرده تا به آنجا بروم که احتمالا به همراه ارسلان خواهیم رفت. ارکستر سمفونیک لندن هم با این مکانیه دارد و احتمالا تعدادی از آثارم توسط آن ارکستر اجرا می‌شود.

♦ **فکر می‌کنید دلیل احتراز از اجرای آثار آهنگسازان ایرانی توسط ارکستر چیست؟**

چون اجرای آثار آهنگسازان کلاسیک، کار آسان‌تری است؛ شما می‌توانید به راحتی کار آهنگسازان کلاسیک را اجرا کنید؛ کافی است تنها ریتم اول را بلد باشید؛ اما وقتی کار جدید را به ارکستر می‌دهید شاید یک سال طول بکشد تا رهبر با آن آشنا شود و بتواند نوازندگان را هدایت کند.
♦ **استاد شما به آهنگسازهای جوان اعتقاد دارید؟ یعنی فکر می‌کنید در نسل جدید در حوزه‌ی موسیقی کلاسیک کسانی هستند که آثار ارزشمندی خلق کرده باشند؟**
حتما هستند؛ اما من نمی‌شناسم، چون نه کارشان معرفی می‌شود و نه اجرا و منتشر؛ به هر حال باید به نسل جوان امیدوار بود، نمی‌شود که فقط به گذشته فکر کرد؛ جوانان باید در عرصه‌ی موسیقی فعال شوند، جوانانی که من امیدوارم خیلی زود به فکر موسیقی ملی ایران باشند.

♦ **گویا شما علاقه‌ی بسیاری به موسیقی ملی دارید.**

ببینید وقتی می‌گویم موسیقی ملی ایران همه فکر می‌کنند که مثل گل‌ها بزیند، در حالی که موسیقی ملی ایران می‌تواند از تم‌ها و الگوهای کشور خودمان یا تکنیک‌های جهانی استفاده کند؛ حتی آهنگسازان «ولترا مدرن» هم می‌توانند از این الگوها بهره بگیرند. من در بسیاری از آثارم، کارهای مدرنی کرده‌ام؛ اما مخاطب احساس می‌کند ملودی آشنایی شنیده است. با جرأت می‌توانم بگویم در این سال‌ها از موسیقی ملی ایران یک کار با تکنیک ارزشمند اجرا نشده — یا لااقل من ندیده‌ام — می‌توان به آثار روح الله خالقی و دیگر بزرگان آن دوران اشاره کرد که در زمان خودشان بزرگ‌ترین آهنگسازان و موسیقی‌دانان ایران بوده است؛ ولی دیگر نمی‌توانیم تنها به آنان اکتفا کنیم.

♦ **آقای کامکار، با تمام دغدغه‌های که شما نسبت به موسیقی کلاسیک دارید، وضعیت ارکستر سمفونیک را چطور ارزیابی می‌کنید؟**

حتما، به هر حال باید در سکوی سنا‌تها باشد و اصولی داشته باشد. شما فکر چکناوریان، فرهت، نصیر حیدریان و بسیاری دیگر که من نمی‌شناسم، رهبران خوبی هستند که متأسفانه به کار گرفته نمی‌شوند. به نظر من یکی از مهم‌ترین وظیفه‌های بنیاد رودکی این است که به موسیقی ملی ایران توجه کنند؛ اما حالا اتفاقاتی می‌افتد

که من نمی‌دانم؛ اما طرف به کسی است؟ این فاجعه‌ است که ماشین روی صحنه می‌آورد.
♦ **مشخصا درباره‌ی آقای «رهبری» که ارکستر در زمان‌شان وضعیت خوبی داشت و همه متفق الف‌ها بودند که ایشان از نظر موسیقایی می‌تواند تأثیرات مثبتی بگذارد؛ ولی شناخته‌ها و اتفاقات عجیب و غریبی افتاد که واقعا به ضرر ارکستر سمفونیک تمام شد.**

اولین کسانی که با آقای مرادخانی صحبت و کمک کردند که آقای «رهبری» به ایران بیاید من و ارسلان و آقای داود گنجه‌ای بودیم. نمی‌توانم بگویم چقدر؟ هزار برابر بیشتر از این افرادی که حالا خودشان را دریاب و ای می‌دانند؛ اگر یادتان باشد ما تمام نوازندگان را در جلسه‌ای در ارشاد دعوت کردیم و من از همه‌شان ممنونم؛ چون به خاطر صحبت‌های ما همه آمدند، از بیرو و جوان و با اشتیاق کار کردند و اولین کنسرتشان هم که سمفونی نهم تپههون بود، بی‌نظیر اجرا شد. من همیشه گفتم‌ا «علی رهبری» موزیسین بسیار خوبی است و موزیک بلد است و به کارش وارد، خوبی رهبری هم می‌دانند که من هیچ زمانی متکر این مساله نشدم؛ ایشان رهبر بسیار منطقی هم هست که این ماجرا هم قابل احترام است؛ اما وقتی شما به نوازندگان ارکستر می‌گویید باید سر ساعت باید بیایید، هیچ جایی نباید بروید کار کنید، این کار را باید انجام دهید و آن کار را نه، هر روز باید تمرین کنید؛ باید در مقابل آنها را از نظر مالی، تامین کنید تا بتوانند اجاره‌ی منزل، مهد کودک بچه … و در پرداخت کنند؛ اگر این مساله نباشد؛ او مجبور است برود سر ضبط یا در آموزشگاه درس بدهد، در چنین شرایطی تنها می‌توانید توقع داشته باشید که بتواند کار را خوب اجرا کند؛ به همین خاطر بود که ایشان با نوازنده‌ها مشکل پیدا کرد. مساله‌ی دوم دخالت کردن ایشان در اموری بود که هیچ‌ی ربطی به رهبر ارکستر ندارد و وظیفه‌ی او نیست. مساله‌ی دیگر تبلیغات بسیار زیاد برای خودش بود. این که می‌گویم بسیار زیاد یعنی به شکلی غیرعادی . ایشان صدها بار گفته است که من مثلا ارکستر مالگرا را رهبری کرده ام. خب شما یکی، دو بار گفتید و تمام های نوشتند و تمام اطلاع شدند؛ دیگر تکرار آن باید در فایده‌ی آثر؛ آقای رهبری با دانش موسیقایی که دارد احتیاجی به تبلیغ ندارد؛ مگر آقای محمدرضا شجریان برای خوانندگی اش نیاز به تبلیغ دارد؟ به تازگی هم که مدام روی کنسرت؛ بعد اگر ایشان تا این اندازه ایران را دوست دارد، چرا در این سال‌ها این نماد؟ چرا در همین کنسرت اخیرش در ترکیه از نام ایرانی‌اش استفاده نکرد؟ بعد شما تا به حال دیده‌اید کسی در خارج از ایران کنسرت بگذارد و یک سری آدم را در ایران دعوت کند که کنسرت را ببینند؟ مگر کسی‌دی این اثر منتشر نمی‌شود؟ پس این همه هزینه برای دعوت از مهمانان چه معنایی دارد؟ من همچنان امیدوارم ایشان دوباره رهبر ارکستر در ایران شود؛ چون در کار خود وارد است و بسیار برای رشد و تعالی ارکستر سمفونیک مناسب؛ یا هر شرط، آنکه این مشکلات را برطرف کند. این کارها در شان ایشان نیست.

♦ **شاید چون ایشان سال‌ها در ایران نبود و با مناسبات اینجا آشنایی نداشتند. ما بارها این مسایل را به ایشان گفتمیم. شما نمی‌توانید حتی فکر کنید آقای داود گنجه‌ای چه کمک‌هایی به او کرد؛ البته من باز تاکید می‌کنم ایشان هنرمند لایقی است و برای ارکستر سمونیک می‌توانند بسیار مفید باشد.**

♦ **بنیاد رودکی شورای مشورتی ندارد؟**

یک سال پیش با آقای صفی پور جلسه داشتم و ایشان به من گفتند شما کمک می‌کنید؟ گفتم من هر کاری در راستای اصلاح باشد، انجام می‌دهم که تا حالا خبری نشده است.

♦ **آقای کامکار شما همواره به رسانه‌ها نیز نقد دارید. چرا؟**

چون هیچ مطلبی برای نقد کارها و آدم‌ها در آن وجود ندارد. من خوشحال می‌شوم کسی از کار من، ایراد حساب برد؛ اما انتقاد باید تکنیکی باشد و به ناسازگویی ختم نشود. زمانی که من «کجابیاید ای شهیدان خدایی» را ضبط کردم و برای یکی از دوستانم گذاشتم تا گوش کند؛ او پیشنهاد داد تا یک کلمه را طولانی‌تر اجرا شود؛ خب چون همسرم طراهیش را فروخته بود و ارکستر ضبط شده بود، دیگر نتوانستم آن را تغییر دهم؛ اما خواننده آن کلمه را طولانی‌تر خوانده است؛ منظرم این است که نقد و نظر می‌تواند سازنده باشد؛ به شرط اصولی بودنش. از آن طرف چرا اهالی رسانه در مقابل خیلی چیزها سکوت می‌کنند؟ از چه می‌ترسند؟ از این می‌ترسید یا شما مصاحبه نکنند؟ خب نکنند. باید دل بگرداند؛ همه ناراد. اگر حرفی باید از من سوال شود که چرا رفتید؟ یا باید از اینهایی که مدام شما باید این را جست و جو کنید و صحت و سقمش را درآورید. بد کار آهنگسازی گفتم من دیگر در ایران کنسرت نمی‌دهم و هزار کنسرت داد، باید در این زمینه از او بپرسم. من اگر روزگاری گفتم تلویزیون نمی‌روم؛ حتی اگر هزاران دلار به بدهند باز نمی‌روم. هیچ تبره‌ای هم ندارد. اگر حرفی باید از من سوال شود که چرا رفتید؟ یا باید از اینهایی که مدام کنسرت می‌گذارند و به فکر درآمد هستند؛ سوال شود که کنسرت خوب است دست شما هم درد نکند که کنسرت می‌دهسند؛ اما هیچ به آموزش هم فکر کرده‌اید؟ مگر «رادشیر» یا «ارسلان» نمی‌توانند مدام کنسرت دهند؛ اما آنان دغدغه‌ی آموزش دارند.

♦ **و بالاخره درباره‌ی گروه موسوم به منتقدان چه نظری دارید؟**

چند وقت پیش من در خانه نشسته بودم که گفتند جلسه آقای فخرالدینی و منتقدین در خانه‌ی هنرمندان برگزار است؛ با خود گفتم خدای بزرگ آنجا کوچک است؛ چطور می‌خواهید ۹۰۰ منتقد را با هم جمع کنید؟ بعد دیدم که دو سه نفرشان آمده‌اند. من آماده بودم که عوفا را ببندازند؛ اما فقط یک نامه خواندند با اسم‌هایی که من بیشترشان را نمی‌شناختم. من گفتم با هر انتقادی موافق هستم؛ خیلی هم خوشحال می‌شوم کسانی بیایند و کار را درست بگیرند؛ اما می‌توانند مشکل زنان موسیقی‌دان را حل کنند؛ یا کنسرت در شهرستان کار؟ یا اگر می‌توانند مهمی فردا من بیاورم آنها را به جای آقای نوربخش می‌شناسم. هیچ کسی نمی‌کند؛ فقط ایراد می‌گیرند. مگر آقای فخر الدینی دعوت نکرد که بیایید و حرف‌هایشان را بزنند؛ چرا نزنند؟ در انتخابات هم که شرکت نمی‌کنند؛ خب این چه معنایی دارد؟ باید منصفانه به برخورد کرد. این منتقدین باید بیایند کمک کنند. در باز است و راه و چاره بگویند. ساخت این قطعات به آنها سفارش داده می‌شود. من اساتذ؟ به هر حال امیدوارم منتقدان در دور بعد در انتخابات شرکت کنند و پیروز شوند و تمام وعده‌هایشان را عملی کنند.

سه شنبه ۲۹ خرداد ۱۳۹۷

خبرها

حسن صدر حاج سیدجوادی درگذشت

بخش فرهنگی– حسن صدر حاج سیدجوادی، روزنامه‌نگار پیشکسوت و استاد دانشگاه صبح (۲۸ خرداد) دار فانی را وداع گفت. به گزارش ایلتنا، زنده‌یاد حسن صدر حاج سیدجوادی، ساعت پنج صبح (۲۸ خرداد) در سن ۸۹ سالگی درگذشت. زنده‌یاد حسن صدر حاج سیدجوادی، سردبیری روزنامه «طلاعات» را در دهه ۵۰ برعهده داشت و پس از انقلاب نیز به فعالیت روزنامه‌نگاری خود ادامه داد، اما بیشتر وقت خود را به تدریس در دانشگاه اختصاص داده بود.

محمد سلطانی‌فر (معاون مطبوعاتی وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی) در پیامی درگذشت «حسن صدر حاج سید جوادی» روزنامه نگار و مترجم پیشکسوت را تسلیت گفت. در پیام معاون مطبوعاتی وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی آمده است:

انا لله و انا الیه راجعون

«درگذشت روزنامه نگار پیشکسوت، مترجم و استاد برجسته دانشگاه تهران، زنده یاد حسن صدر حاج سید جوادی را که سالیان مدیدی از عمر خود را در عرصه علم، فرهنگ و رسانه خدمت کرده بود، به خانواده محترم ایشان، دوستان و فعالان فرهنگی و رسانه‌ای کشور تسلیت می‌گویم. از خدانود متعال برای آن مرحوم غفران الهی و برای بازماندگان ایشان، صبر مسالت دارم.»

آثار «پیکاسو» و «مونه» در حراج هنری لندن

بخش فرهنگی– نقاشی پرتره اثر «پیکاسو» و یکی از شاهکارهای «کلود مونه» نقاش فرانسوی از مهم‌ترین آثاری هستند که این هفته در کریستیز لندن چوب حراج می‌خورند. به نقل از رویترز، در حراجی آثار هنری امپرسیونیست و مدرن کریستیز که این هفته در لندن برگزار می‌شود، نقاشی «ایستگاه سنت لازار: نمای بیرونی» که یکی از ۱۲ نقاشی از مجموعه سال ۱۸۷۷ اثر «کلود مونه» است، بین ۲۹ تا ۳۷ میلیون دلار به‌آزاد قیمت شده است.

«کلیوت گیل» مدیر حراجی آثار هنری امپرسیونیست و مدرن کریستیز که روز ۲۰ ژوئن (۳۰ خرداد) برگزار می‌شود، عنوان کرد اثر «کلود مونه» یک نقاشی بسیار نادر و یکی از ۱۲ اثر از مجموعه وی است که می‌توان آن را مهم‌ترین اثر به حراج گذاشته «مونه» در لندن طی ۲۰ سال اخیر دانست. «کلود مونه» بنیان‌گذار سبک امپرسیونیسم در نقاشی فرانسوی بود و اصطلاح امپرسیونیسم از یکی از نقاشی‌های او به عنوان «مپرسیون» گرفته شده است. او از سال ۱۹۱۴ به بعد، در دوره‌ای طولانی به کشیدن چنین تابلوهایی پرداخت. «مونه» مهم‌ترین نماینده امپرسیونیسم به‌شمار می‌رود. دیگر آثار مهم در حراجی لندن نقاشی «زنی روی صندلی» اثر «پابلو پیکاسو» در سال ۱۹۴۲ است که تاکنون به ندرت در معرض دید عموم قرار گرفته است. تخمین زده شده این نقاشی رنگ روغن بین ۲۳۸ تا ۳۳ میلیون دلار به فروش برود. «پابلو پیکاسو» نقاش نامدار اسپانیایی در کنار «هنری ماتیس» و «مارسل دوشامپ» سه هنرمند انقلابی بودند که در دهه‌های نخستین قرن بیستم، هنر پلاستیکی را توسعه بخشیدند. «پیکاسو» در مجسمه‌سازی، قلم‌زنی، حکاکی روی چوب و معماری تبحر داشت. امروزه آثار به جامانده از «پیکاسو» هواخواهان بسیار زیادی در سراسر جهان دارد.

نقاشی «اسب» از «فرانز مارک» هنرمند آلمانی با قیمت ۵ میلیون دلار و مجسمه برزی اثر «آگوست رودین» با قیمت تخمینی بین ۵ تا ۱۵ میلیون دلار از دیگر آثار شاخص حراجی آثار هنری امپرسیونیست و مدرن کریستیز لندن هستند.

محمدعلی سجادی: پیش تولید فیلم «بازیچه» آغاز شد

بخش فرهنگی– محمدعلی سجادی از آغاز پیش تولید فیلم سینمایی «بازیچه» و آغاز فیلمبرداری آن در اوایل تیرماه خبر داد. محمدعلی سجادی کارگردان سینما در گفتگو با خبرنگار مهر درباره زمان ساخت فیلم سینمایی «بازیچه» بیان کرد: چندی است که پیش تولید این اثر سینمایی را آغاز کرده‌ایم و در نظر داریم آن را در اوایل تیرماه در تهران کلید بزنیم و در همین شهر هم فیلمبرداری را انجام دهیم. وی افزود: ما با برخی از عوامل این فیلم به قطعیت رسیده ایم اما همچنان مشغول رایزنی با دیگر عوامل برای حضور در «بازیچه» هستیم. این نویسنده و کارگردان حال و هوای فیلم جدیدش را ملودرام اجتماعی بر اساس داستان واقعی با سس تعلق و ترس دانست. به گفته سجادی، طبق برنامه ریزی‌ها فیلمبرداری این فیلم در ۳۵ جلسه کامل می‌شود. وی در پایان درباره نمایش این فیلم در جشنواره‌ها گفت: من برای جشنواره‌ها فیلم نمی‌سازم، اما با توجه به اینکه جشنواره ملی فیلم فجر مسیری است که همه آن را طی می‌کنند و دوست دارند در جشن فجر حضور داشته باشند ما هم پس از آماده‌سازی «بازیچه» آن را به جشنواره ملی فجر ارایه می‌دهیم اما حضور داشتن یا نداشتن این فیلم در این جشنواره چندان برامان اهمیت ندارد. سجادی فیلم سینمایی «طلاقم بده به خاطر گربه‌ها» را نیز در نوبت اکران دارد.